

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در کبرویات حکم مربوط به تخلص از حرام بعد از اضطرار به سوء اختیار است؛ اگر کسی به سوء اختیار خود مرتکب حرامی شد در اینجا تخلص از حرام دارای چه حکمی است؟ بیان شد که ابتدا کبرای بحث را بحث کرده و بعد به تطبیق این کبریات بر صغریات می‌رسیم.

در بحث کبریات سه بحث مطرح است که بحث آخر به اینجا رسید: مرحوم میرزا نائینی فرمود این مسئله باید معلوم شود که در کدام یک از این دو کبری مسئله تخلص از حرام بعد از اضطرار جای می‌گیرد؛ آیا کبرایی که باید در اینجا پیاده کنیم کبری قاعده الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار است؟ یا کبری وجوب رد مال الی صاحبه؟ ایشان فرمود مبنای صاحب کفایه این است که این مشمول کبری و مندرج در کبری؛ الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار است. میرزا فرمود که ما مبنای شیخ را ترجیح می‌دهیم که در حقیقت کبرایی که در اینجا جاری است کبرای وجوب رد مال الی صاحبه است و وجوب تخلص از حرام از این باب است. کسی که داخل در ارض مغصوبه شده دیگر در حق او حرمت معنی ندارد به دلیل اینکه حرمت بالاضطرار بعد از امتناع ساقط است. در اولی که اختیار داشت مرتکب حرام شد و در همان جا هم نهی ساقط شد. نهی بالمعصیه ساقط شد و دیگر نهی ندارد به دلیل اینکه در اینجا نهی دیگری قابل تحقق نیست و آنچه هست وجوب رد مال الی صاحبه است و الآن هم که می‌تواند مال را به مالک بدهد.

ما گفتیم این مسئله نه در کبری وارد است و نه در آن کبری یعنی هیچ ربطی به این دو کبری ندارد.

اما در کبری اول وارد نمی‌شود به دلیل اینکه این فعل اضطراری نبوده بلکه فعل واحدی است؛ غضب از اول دخول تا آخر خروج فعل واحدی است. تا وقتی داخل این ارض مغصوبه است می‌گویند که همان غضب اول ادامه دارد و این غضب متکرر نمی‌شود. نه در غضب بلکه در سایر افعال محرمه هم به همین شکل است؛ اگر فعل محرم فعلی است که ذاتاً استمرار دارد در اینجا عرف نمی‌گوید چند حرام مرتکب شده بلکه می‌گوید یک حرام مرتکب شده است منتها این حرامی که مرتکب شد از لحظه الف تا مثلاً لحظه ج ادامه داشت.

در اینجا سقوط به معنایی عصیان است؛ او عصیان مرتکب شده اما دو عصیان نیست بلکه یکی است. مثل همه محرمات به این شکل است و اختصاص به ارض غضبی ندارد. مثلاً کسی که شراب می‌خورد، وقتی آن را خورد، می‌گویند که خرد، آیا فقط جرعه اول حرام است و دیگر جرعه دوم و سوم حرام نیست؟ زیرا دیگر نهی

ندارد و ساقط شده است؟ خیر؛ آن یک فعل واحد است. فعل واحدی است که به معصیت می خورد و این معصیت هم همچنان ادامه دارد. همان طوری که خود حکم ادامه دارد معصیت هم ادامه دارد، این عصیان مستمر است.

لذا طبق نظر ما در کبرای الامتناع بالاضطرار وارد نیست به دلیل اینکه این امتناع بالاضطرار نیست زیرا فعل غضب را اختیار کرده است نه اینکه به آن مضطر است. البته در لحظه دوم و سوم و چهارم اضطراری است اما این لحظه ها انتزاع عقل است. گفتیم کار عقل است که این فعل واحد را تجزیه می کند. حکم شرعی یک حکم بیشتر نیست اما عصیان او اختیاری بوده است.

همچنین گفتیم که وجوب رد مال الی صاحبه هم درست نیست به دلیل اینکه در اینجا وجوب دیگری غیر از حرمت غضب وجود ندارد. باز هم این وجوب انتزاع عقلی از اصل حرمت غضب است. عقل می گوید که معنی لا تغصب یعنی اترک غضب. این اترک الغصب با لا تغصب یکی است. لا تغصب حکم شرعی است که عقل از این حکم شرعی یجب ترک الغصب را انتزاع می کند. این ترک الغصب حکم شرعی دیگری در کنار حکم یحرم الغصب نیست و الا هرکجا حرامی دارید باید بگویند که دو تکلیف شرعی است و هرکجا هم واجبی است باید گفت دو تکلیف شرعی وجود دارد. پس یعنی هر کسی یک معصیت کرد دو عقاب خواهد داشت. اما مسلماً به این شکل نیست و کسی چنین نگفته است.

امتناع یعنی اضطرار به ارتکاب فعل؛ یعنی عدم امکان عدم الفعل. امتناع عبارة الاخری از همان اضطرار فعل است؛ یک بار می گوئیم اضطرار به فعل و یک بار هم می گوئیم امتناع عدم الفعل. امتناع بالاختیار یعنی ممتنع شدن؛ یعنی اضطرار به فعل، یعنی ترک او ممتنع است. امتناع ترک با اضطرار فعل یکی است اما دو عبارت دارد. امتناع در اینجا یعنی بعد از اینکه ترک العمل را انجام داد دیگر ترک العمل برای او ممکن نیست، یعنی ترک العمل او واجب شده؛ وجوب و ضرورت عمل پیدا می کند. ضرورت عدم هم یعنی امتناع.

فوریت هم که دارد به این معناست که در هم عمل حرام دائم اترک یا لا تفعل همچنان تعلق می گیرد. نتیجه آن هم کبریت آن انتزاع عقلی است و انتزاع شرعی نیست. یعنی همان عقلی که حکم یحرم الغصب را به اجزا تجزیه می کند، می گوید یحرم الغصب در جزء اول و دوم و غیره یا یجب ترک در جزء اول و دوم و غیره. همان عقلی که می گوید یجب التترک - که انتزاع عقل است - نتیجه آن فوریت ترک است. به دلیل اینکه وقتی می گوید ترک این نقطه، می گوید ترک این نقطه و یجب ترک نقطه بعد، یجب الآن. این یجب الان، چیزی بیش از یجب

الغصب نیست. منتها عقل این یحرم الغصب را به آن اول و دوم و سوم نسبت می‌دهد از آن یک حرام‌های متعددی انتزاع می‌کند و نتیجه آن حرمت‌های نسبت به کل هر جزء است.

بحث چهارم از مباحث کبروی همین مبحث این است که آیا این وجود تخلص یا وجوب خروج از ارض مغصوبه نفسی است یا غیری؟ کسی بالاظرار ناچار در ارض مغصوبه قرار دارد. فرض این است که اختیاراً وارد ارض مغصوبه شده حال در وسط ارض مغصوبه می‌خواهد بیرون بیاید و در حال حاضر یجب علیه الترتک و یجب علیه الخرج. آیا این یجب علیه الخرج نفسی است یا غیری؟ اگر بگوییم وجوب نفسی به این معناست که خود این فعل ترک این جزء از غصب فی نفسه مطلوبیت شرعی دارد. اگر بگوییم وجوب غیری دارد این معنا را می‌دهد که آن کون خارج از ارض مغصوبه مطلوبیت شرعی دارد یا بگویید، ترک المطلق الغصب مطلوبیت شرعی دارد و این خروج مقدمه آن ترک المطلق الغصب است.

این یک بحثی است که محققین و اصولیون در این بحث برخی نقض و برخی اغراق کرده‌اند؛ برخی گفته‌اند غیری است و برخی هم گفته‌اند نفسی است. نظر ما این است که این بحث از اساس بی‌جاست؛ به دلیل اینکه این در جایی است که -این از متفرعات همان بحث قبلی است- وقتی معلوم شد که ما یک فعل بیشتر نداریم و آن فعل واحد غصب است و این فعل واحد غصب فعل واحد مستمری است که از اول تا آخر همان است. این فعل واحد را عقل به اجزا تجزیه می‌کند. در حقیقت تجزیه به دخول و خروج تجزیه عقلی است که می‌گوید غصب حین الدخول و غصب حین الخروج. حین الدخول و حین الخروجی برای شارع مطرح نیست؛ بلکه آنچه برای شارع مطرح است استیلا علی مال غیر است. این استیلا بر مال غیر عمل و فعل واحد از اول تا آخر است. وقتی می‌گوییم وجوب نفسی یا غیری یعنی هر دو شرعی هستند، وجوب غیری و نفسی هر دو شرعی است. لذا ما در محل خود گفتیم که یک وجوب مقدمه و یک وجوب غیری داریم.

-البته این را در بحث و در محل خود توضیح دادیم. اما متأسفانه بین وجوب شرعی غیری با وجوب مقدمی خلط شده است. - یک وجوب مقدمی داریم که حکم عقل است؛ برفرض گفته شد که حضور در مکه مکرمه برای حاجی در ایام حج واجب است یا مثلاً طواف حول بیت واجب شرعی است. طواف حول البیت در ایام حج واجب شرعی است، وقوف در مشعر و عرفات واجب شرعی است. حال اگر می‌خواهید وقوف در عرفات داشته باشیم باید به آنجا بروید، این دیگر حرکت کردن به سمت منا و مشعر از لحاظ شرعی وجوبی ندارد، در آنجا فقط یک واجب است که آن واجب حج البیت و یا طواف حول البیت یا وقوف در مشعر و مناست. وجوب غیری شرعی هم نداریم؛ نه غیری است نه نفسی. طی راه کردن مقدمه عقلی است؛ عقل می‌گوید حالا که

می‌خواهید برای طواف حول بیت در آنجا حضور داشته باشید باید این مسافت را طی کنید. لذا اگر کسی به حج نرفت دو عقاب نمی‌شود؛ یک عقاب که چرا قطع مسافت نکردی و یک عقاب هم برای اینکه چرا اعمال حج را انجام ندادی؟ شارع بیش از یک حکم جعل نمی‌کند؛ این معنی وجوب مقدمی است. وجوب مقدمی صرفاً عقلی است و در حقیقت به عنوان مقدمه وجوب شرعی حساب می‌شود.

یک وجوب غیری هم داریم؛ - گفتیم که هم در مباحث اصولی و هم در مباحث فلسفی خلط شده است - می‌گوید اگر می‌خواهید نماز بخوانید باید وضو گرفته و بعد نماز بخوانید. این وجوب شرعی است، این وجوب غیری که بیان می‌کنیم یعنی این؛ یعنی يجب الوضو اما وضو يجب برای صلاة. این وجوب غیری می‌شود. يجب الوضو وجوب شرعی دارد و جعل وجوب وضو شده منتها وجوب وضو برای نماز است نه فی نفسه. این وجوب غیری است. وجوب غیری وجوب مجعول شرعی است اما وجوب مقدمی نه. در اینجا اگر مقصود از وجوب شرعی، وجوب عقلی باشد ایرادی ندارد زیرا به هر حال وجوب عقلی داریم؛ خروج واجب عقلی است اما مقدمه ترک الغصب است یعنی مقدمه الامتثال یا از لوازم امتثال همان واحد است نه مقدمه کون خارج از ارض مغصوبه. کون خارج ارض مغصوبه که حرمت دیگری غیر از حرمت غصب ندارد. در اینجا دو حکم وجود ندارد؛ حکم واحد آن این است که یحرم الغصب، یحرم الاستیلاء از مال دیگری. این یحرم الاستیلاء یک حکم دیگری را به دنبال خود می‌آورد و آن وجوب ترک است که وجوب التکرک همان حکم عقلی منتزع از حرمت الغصب است نه حکم دیگر شرعی که بخواهیم بحث کنیم که وجوب مقدمی دارد یا نفسی. نه وجوب مقدمی دارد و نه وجوب نفسی دارد نه وجوب مقدمی شرعی به معنای وجوب غیری دارد نه وجوب نفسی شرعی دارد. بلکه تنها یک حکم واحد است و آن هم حرمة الغصب و آن هم حرمة الاستیلاء بر مال دیگری بدون اذن مالک است.

حال عقل از این حکم واحد انتزاع می‌کند که حالا که یحرم الاستیلاء علی مال غیر بدون اذن، لا یحل لامراً مسلم یتصرف که این حکم شرعی است. از این حکم شرعی عقل انتزاع می‌کند که استیلاء و تصرف بر مال غیر حرام است پس باید این را رها و ترک کنید. این باید عقلی است و حکم شرعی دیگری ندارد. لذا این بحث که آیا خروج از ارض غصبی یا تخلص از حرام بعد الوقوع فیه و بعد الار تکابه، وجوب دارد یا ندارد، وجوب آن نفسی است یا غیری، از اساس جایی ندارد؛ به دلیل اینکه در اینجا حکم دیگری نداریم و حکمی که داریم همان حکم شرعی حرمة الاستیلاء علی مال غیر و همان حرمة التصرف است. این موارد همان احکام عقلی منتزع از حکم شرعی واحد است. لذا آثار شرعی دیگری غیر از آثار شرعی اول بر آن بار نمی‌شود. آثار شرعی همان آثار شرعی مترتب بر حکم واحد است.

در این بحث اصولیون بحث را طولانی کرده‌اند اما ما بیان کردیم که این بحث از اساس لازم نیست.

مطلب پنجم؛ یکی بحث دیگری که توسط برخی از بزرگان در اینجا مطرح شده این است: ما چگونه می‌توانیم بین خروج از ارض مغصوبه و غصب یعنی بین وجوب و حرمت جمع کنیم؟ از طرفی یجب الخروج و یجب رد مال الی صاحبه، خروج و وجوب دارد که اگر بگوییم وجوب خروج نیست یعنی اگر ادامه بدهد ایرادی ندارد پس وجوب خروجی وجود دارد. حالا هم وجوب خروج وجود دارد و هم حرمت غصب. وجوب خروج به دلیل این است که به هر حال مرتکب غصب است پس ترک غصب واجب است. از طرفی این ترک الغصب به خود غصب تحقق پیدا می‌کند؛ به دلیل این می‌خواهد مال غصبی را ترک کند باید از داخل زمین غصبی راه برود. بنابراین در اینجا هم وجوب و هم حرمت داریم؛ هم وجوب الخروج داریم و هم حرمة الغصب.

حال در اینجا یا اجتماعی می‌شویم یا امتناعی؛ اگر اجتماعی شدیم چه تکلیفی داریم و اگر امتناعی شدیم چه تکلیفی داریم. اما باز هم نظر ما این است که این بحث هم جایی ندارد. این بحث خلطی بین احکام عقلی این مورد و حکم شرعی است. خلط بین حکم عقلی و حکم شرعی شده است. در اینجا هم باز تأکید می‌کنیم که حکم شرعی ما یک حکم شرعی واحد بیش نیست و آن حرمة الغصب است. ما دیگر یک وجوب الخروج دیگر از نظر شرعی نداریم تا اینکه گفته شود از طرفی یجب الخروج و از طرفی خود این خروج مستلزم تصرف در ارض مغصوبه باشد. پس بگوییم جمع بین این حرمت و وجوب چگونه می‌شود. آنگاه به امتناعی‌ها بگوییم؛ این شاهد بر این است که شما گفتید اجتماع وجوب و حرمت ممتنع است در حالی که وجوب و حرمت جمع شده بنابراین حرف شما نقض شده است. پس باید قائل به جواز اجتماع باشیم حال این اجتماع به چه شکل تحقق پیدا می‌کند؟

عرض ما این است که اصل این بحث اساسی ندارد به دلیل اینکه در اینجا از یک سو تعدد حکم و از سوی دیگر تعدد حرمت نداریم؛ یک حرمت غصبی که مربوط به دخول باشد از یک سو و یک حرمت غصبی که مربوط به خروج باشد از سوی دیگر نداریم تا بگوییم این حرمت تصرفی چگونه قابل جمع با وجوب ترک الغصب و وجوب الخروج است. در اینجا اصلاً وجوب خروج شرعی نداریم؛ زیرا هم وجوب الخروج آن عقلی است و هم حرمت تصرفی که نسبت به حال خروج داریم عقلی است. آن حرمتی که داریم حرمت یک فعل واحد است؛ حرمت الغصب الی ابتدا الی انتها و این را عرف فعل واحد می‌داند و ملاک وحدت و تعدد در احکام شرعی؛ وحدت و تعدد موضوع یا متعلق به صورت عرفی است.

این نقطه از جاهایی است که گاهی به کار بردن تحلیلات فلسفی عقلی ما را از دایره فهم حکم شرعی خارج می‌کند. اینکه حالا برخی از بزرگان گاهی می‌گویند «چرا مباحث فلسفی را وارد بحث فقهی می‌کنید؟». اگر جایی حق با آن‌ها باشد یکی همین مورد است؛ و الا عقل را که نمی‌تواند کنار گذاشت، بحث فلسفه که به معنای بحث عقلی باشد را که نمی‌توان کنار گذاشت. منتها آنجایی که خلط می‌شود در اینجا است؛ متعلقات و موضوعات احکام شرعی، متعلقات و موضوعات عرفی است؛ به دلیل اینکه خطاب شارع در تکالیف عرف مردم است. آن چیزی که عرف از آن می‌فهمد موضوع حکم شرعی است. موضوع حکم شرعی نه خود حکم؛ زیرا نمی‌توانیم با عرف حکم شرعی را استنباط کنیم و بگوییم عرف می‌گوید خوب است پس شارع هم می‌گوید خوب است. اما این حرف غلط است. ما دو مشرع و دو امر که یک امر شارع و یک امر عرف باشد نداریم. این حرف غلط و بی‌جایی است. اما همین امر و مشرع ثابت کسی است که تنها اوست که له الامر است و اوست که تشریح می‌کند. حال وقتی می‌خواهد تشریح کند برای چه کسی تشریح می‌کند؟ عرف را مخاطب قرار می‌دهد. آنچه عرف به عنوان صلاح می‌فهمد، آن متعلق حکم است.

بنابراین آنچه را عرف به عنوان الغصب می‌فهمد همان متعلق حکم شرعی است. حالا اگر همین غصبی را که شارع می‌فهمد، یک غصب واحد است. شارع از غصب وحدت می‌فهمد نه تعدد. اگر عرف از یک غصب تعدد فهمید برای مثال اگر از زمین بیرون آمد و دوباره به ارض مغضوب رفت، در اینجا عرف می‌گوید دو غصب صورت گرفته است. در اینجا که عرف تعدد می‌فهمد، می‌گوییم حرمت تعدد شده است. اما اگر عرف عمل واحد - وقتی انجام می‌گیرید - استمرار العمل و ادامه العمل را در زمان و مکان عین عمل واحد می‌داند و آن را متعدد نمی‌کند [شارع هم آن را یکی می‌داند]. این تعدد کار عقل و انتزاع و تحلیل عقلی است.

در چنین جایی ما جز یک حکم شرعی حرمة الغصب نداریم. لذا نوبت به این نمی‌رسید که بگوییم در حال خروج در اینجا یک حرمة الغصب و یک وجوب الخروج داریم. در اینجا همان حرمت غصب اول ادامه دارد و این وجوب هم وجوب انتزاع عقلی است. پس مجالی برای این بحث نیست که بگوییم در اینجا وجوب و حرمت اجتماع می‌کند و بعد بگوییم اگر اجتماع پیدا می‌کند به چه شکلی است؟ پس اجتماع پیدا نمی‌کنند تا بخواهیم به دنبال حل آن باشیم.

بحث آینده بحث صفویات این بحث است.

وصلی الله علی محمد و آله و سلم